

تحلیل تطبیقی جریان های فکری استراتژیک درباره سیاست ترکیه در قبال ناتو

محمدهادی مدنی^۱

چکیده

سیاست ترکیه در قبال ناتو طی دهه های اخیر، به یکی از پیچیده ترین عرصه های منازعه نظری و کنش راهبردی بدل شده است؛ عرصه ای که در آن، دو رویکرد فکری رقیب، در پی جهت دهی به آینده سیاست خارجی این کشور برآمده اند. در این بستر، پژوهش حاضر به این پرسش می پردازد که جریان های فکری استراتژیک مؤثر بر سیاست ترکیه در قبال ناتو کدام اند و چه مدعاهای بنیادینی را پیش می کنند. براساس فرضیه پژوهش، دو جریان اوراسیاگرایی و ناتوگرایی، محور اصلی این منازعه فکری را تشکیل می دهند: نخستین جریان، خروج از ناتو را ضرورتی راهبردی تلقی می کند؛ در حالی که جریان دوم، ماندن در ناتو و حفظ معماری سیاست خارجی چندوجهی، متعادل و واقع گرایانه را بهترین شیوه تأمین منافع ملی ترکیه می داند. از این منظر، تبیین و سنجش عقلانیت هریک از این رویکردها، مستلزم مقایسه ای نظام مند میان آنهاست. براین اساس، تحلیل تطبیقی این دو جریان فکری و ارزیابی ادعاهای آنها در چارچوب نظریه انتخاب عقلانی، هدف اصلی محسوب می شود. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و در چارچوب نظری انتخاب عقلانی سامان یافته و از این

۱. دانش آموخته دکتری دانشگاه تهران و پژوهشگر پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ع).

رهگذر تلاش می‌کند تصویری منسجم‌تر از منطق تصمیم‌گیری بازیگرانی با موقعیت ژئوپلیتیکی بینابینی ارائه دهد؛ اهمیتی که در تبیین مسیر آتی سیاست خارجی ترکیه و درک آینده ناتو، به‌ویژه در محیط حساس خاورمیانه و دریای سیاه، دوچندان می‌شود. یافته اصلی نشان می‌دهد که با وجود غلبه گفتمان‌های ایدئولوژیک و ضدغربی، رفتار واقعی ترکیه و ترجیح استراتژیک آن، نه از دل جهت‌گیری‌های هویتی، بلکه براساس «محاسبه عقلانی هزینه - فایده» و منطق حاکم بر نظریه انتخاب عقلانی صورت‌بندی شده است.

واژگان کلیدی: ترکیه، ناتو، اوراسیاگرایی، ناتوگرایی، سیاست خارجی، انتخاب عقلانی، منافع ملی.

مقدمه

در بستر پیچیده و پویای روابط بین‌الملل، تصمیم‌گیری‌های استراتژیک دولت‌ها، اغلب در میانه کشمکش میان الزامات ژئوپلیتیک، منافع ملی و جریان‌های فکری رقیب، شکل می‌گیرد. در این میان، مطالعه چگونگی تکوین، تقابل و تأثیرگذاری این جریان‌های فکری بر جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها، به‌ویژه در مورد اعضای مهم پیمان‌های امنیتی، از جایگاهی محوری در تحلیل‌های روابط بین‌الملل برخوردار است. ترکیه به‌عنوان کشوری با موقعیت جغرافیایی بی‌همتا در تقاطع اوراسیا، عضوی دیرینه و درعین حال، به طور فزاینده بحث‌برانگیز در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، نمونه‌ای شاخص و آموزنده از این پویایی‌ها ارائه می‌دهد. رویکرد این کشور در قبال ناتو در دو دهه اخیر، به کانونی برای منازعات فکری میان نخبگان استراتژیک تبدیل شده است. این منازعات صرفاً بحثی داخلی یا تاکتیکی نیست؛ بلکه بازتابی از یک دگردیسی عمیق‌تر در هویت امنیتی، نقش منطقه‌ای و برداشت از منافع ملی ترکیه در یک نظم بین‌المللی در حال گذار است.

در همین راستا، بررسی تحولات تاریخی و ژئوپلیتیکی اخیر می‌تواند زمینه و چرایی ظهور چنین منازعات فکری را روشن‌تر سازد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ستون اصلی توجیه عضویت ترکیه در ناتو، یعنی تهدید شوروی از میان رفت. این امر فضایی را برای بازتعریف رابطه گشود. در دهه‌های بعد، عواملی چون خیزش ترکیه به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای مستقل، ناامیدی از روند الحاق به اتحادیه اروپا، تحولات داخلی به سمت نظام ریاستی و تقویت گفتمان هویتی مبتنی بر عثمانی‌گرایی و اسلام سیاسی، و همچنین تحولات خاورمیانه به‌ویژه جنگ سوریه، بر پیچیدگی این رابطه افزودند. در چنین شرایطی، دوگانگی تاریخی ترکیه میان «غرب‌گرایی» به‌عنوان یک انتخاب مدرنیزاسیونی و «اوراسیاگرایی» به‌عنوان یک بازگشت به ریشه‌های جغرافیایی - تاریخی، بار دیگر با شدتی بی‌سابقه سر

برآورد. این بار، این دوگانگی در قالب دو جریان فکری استراتژیک نسبتاً منسجم و دارای پایگاه‌های اجتماعی و نهادی خاص خود تجلی یافت: از یک‌سو، اوراسیاگرایان نوین که با خوانشی ضد هژمونیک و عمدتاً مبتنی بر نظریه‌های انتقادی ژئوپلیتیک، خروج از ناتو و پیوستن به بلوک قدرت‌های غیرغربی به رهبری روسیه و چین را تبلیغ می‌کنند، و از سوی دیگر، ناتوگرایان عمل‌گرا با وجود نقد سیاست‌های خاص غرب، بر مبنای محاسبات واقع‌بینانه امنیتی و اقتصادی، تداوم عضویت در ناتو همراه با تلاش برای افزایش قدرت چانه‌زنی درون آن را توصیه می‌نمایند.

چنین بستری خود زمینه‌ساز آن است که ضرورت واکاوی و سنجش تطبیقی این دو گفتمان، بیش‌ازپیش احساس شود. اهمیت تحلیل تطبیقی این جریان‌های فکری استراتژیک، از چند منظر حیاتی است. نخست اینکه این تحلیل، به درک ما از سازوکار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشورهایی با موقعیت بینابینی کمک شایانی می‌کند. ترکیه به‌عنوان دولتی که همواره میان تعلقات غربی و گرایش‌های شرقی و میان عضویت در نهادهای آتلانتیکی و ادعای رهبری در جهان اسلام و اوراسیا در نوسان بوده، آزمایشگاهی طبیعی برای مطالعه چگونگی موازنه‌گری میان گفتمان‌های رقیب است. دوم اینکه بررسی این موضوع، شفافیتی بر تحولات درونی یک پیمان امنیتی کلیدی مانند ناتو می‌افزاید. چالش‌هایی که ترکیه برای این اتحاد ایجاد کرده است، تنها مسائل عملیاتی نیستند؛ بلکه پرسش‌های بنیادینی درباره انسجام هنجاری، توزین قدرت درون‌اتحادی و تعریف دشمن مشترک در دوران پساجنگ سرد مطرح می‌کنند. سوم اینکه این تحلیل، نمایی از برخورد نظریه‌های روابط بین‌الملل با واقعیت‌های پیچیده سیاست خارجی است. رقابت میان دیدگاه‌های واقع‌گرایانه، سازه‌انگارانه و لیبرال در تبیین رفتار ترکیه، در میدان عمل و در قالب جدال گفتمان‌های اوراسیاگرایی و ناتوگرایی متجلی می‌شود.

در ادامه همین منطق، روشن می‌شود که نتایج این تحلیل تنها جنبه نظری ندارد و پیامدهای راهبردی گسترده‌ای بر آینده سیاست خارجی و امنیت منطقه‌ای بر جای می‌گذارد. بررسی این تقابل فکری صرفاً یک تمرین آکادمیک نیست؛ بلکه برای

پیش‌بینی مسیر آتی یک بازیگر کلیدی در منطقه بحرانی خاورمیانه و دریای سیاه، و همچنین برای درک آینده خود پیمان ناتو، امری ضروری است. اینکه کدام‌یک از این گفتمان‌ها بر میدان عمل سیاست‌گذاری ترکیه غلبه یابد، نه تنها امنیت ملی این کشور، بلکه موازنه قوا در منطقه، پویایی رقابت میان قدرت‌های بزرگ، و ثبات ساختار امنیتی جمعی غرب را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این مقاله با پذیرش این اهمیت راهبردی، به تحلیل تطبیقی این دو جریان فکری استراتژیک پرداخته و با به‌کارگیری چارچوب نظریه انتخاب عقلانی به‌عنوان لنزی تحلیلی، می‌کوشد مبانی استدلالی، نقاط قوت و ضعف، و پیامدهای بالقوه هریک را واکاوی نماید. این واکاوی، گامی است به سوی فهم عمیق‌تری یکی از مهم‌ترین و پرهیجان‌ترین معماهای سیاست بین‌الملل معاصر؛ سرنوشت رابطه ترکیه و غرب در عصر بی‌ثباتی ژئوپلیتیک.

چارچوب نظری؛ نظریه انتخاب عقلانی

نظریه انتخاب عقلانی^۱ یکی از جامع‌ترین چارچوب‌های تحلیلی توسعه‌یافته در علوم اجتماعی برای تحلیل الگوهای رفتاری، در طیف وسیعی از افراد تا بازیگران جمعی و دولت‌ها محسوب می‌شود. فرض اصلی این نظریه این است که از میان گزینه‌هایی که بازیگران برای دنبال کردن اهداف خاص با آن مواجه هستند، گزینه‌هایی را انتخاب می‌کنند که از طریق فرآیند ارزیابی عقلانی، منافع شخصی نهادی آن‌ها را به حداکثر می‌رساند و به عبارت دیگر، نتیجه‌ای «بهینه» ایجاد می‌کند. در این زمینه، عنصر اساسی که الگوی انتخاب عقلانی را از سایر نظریه‌های اجتماعی متمایز می‌کند، در یک مفهوم واحد متبلور می‌شود؛ یک منطق بهینه‌سازی سیستماتیک مبتنی بر بهینگی.

پیشینه فکری رویکرد انتخاب عقلانی، دارای میراث فکری عمیقی است که با اصول عقل‌گرایی، فردگرایی و فایده‌گرایی که با ظهور اندیشه روشنگری برجسته

1. Rational Choice Theory.

شدند، گسترش می‌یابد. تحلیل‌های توماس هابز از کنش مبتنی بر منافع فردی، برداشت سودمندگرای آدام اسمیت از بشریت در چارچوب استعاره دست نامرئی، و حساب دیفرانسیل و انتگرال لذت‌گرایانه جرمی بنتام، نخستین سنگ بنای تلاش‌ها برای مفهوم‌سازی رفتار انسان در امتداد محور هزینه - فایده را تشکیل دادند (Sutton, 2001). باین حال، نظم و نظام‌مندسازی مدرن نظریه انتخاب عقلانی، به‌ویژه از طریق مشارکت‌های روش‌شناختی اقتصاد نئوکلاسیک، امکان‌پذیر شد. اصولی مانند فرض اطلاعات کامل، ترجیحات سازگار و پایدار، و حداکثرسازی کنش براساس یک تابع مطلوبیت قابل محاسبه، به فرضیات اساسی تبدیل شدند که ستون فقرات نظری این نظریه را تشکیل می‌دهند (Witteck, 2013: 688).

کنش عقلانی در وسیع‌ترین و نظری‌ترین معنای خود، به‌عنوان کنشگری تعریف می‌شود که براساس باورها، جهت‌گیری هدف و ارزیابی پیامدهای مورد انتظار کنش، مناسب‌ترین انتخاب ابزاری را از میان گزینه‌های موجود انجام می‌دهد. در فرمول‌بندی کلاسیک دانیل لیتل، رفتار عقلانی به شرح زیر بیان می‌شود:

«کار فاعلانی عاقلانه است که در چارچوب اعتقاداتشان نسبت به

شقوق ممکنه و عواقب محتمله شقوق، شقی را برگزینند که برای رسیدن

به غایتشان، بهترین راه ممکن باشد». (لیتل، ۱۹۹۳: ص ۷۰)

بیان لیتل به‌وضوح نشان می‌دهد که فرآیند تصمیم‌گیری عقلانی بر سه عنصر

اساسی استوار است:

۱. سازگاری اهداف: کنشگر دارای مجموعه‌ای سلسله‌مراتبی یا منسجم از اهداف

است که از نظر داخلی متناقض نیستند.

۲. مجموعه دانش و باور: کنشگر دانش، انتظارات یا تخمین‌های مبتنی بر احتمال

از نتایج احتمالی گزینه‌ها را توسعه می‌دهد.

۳. مقایسه سودمندی و ترجیح: ارزیابی سیستماتیک گزینه‌ها براساس سهم آن‌ها در

تابع هدف کنشگر.

نظریه انتخاب عقلانی، قدرت توضیحی سیستماتیک خود را تا حد زیادی از فرض اصلی زیر می‌گیرد: مردم تمایل دارند گزینه‌ای را انتخاب کنند که صرف‌نظر از شرایط موجود مواجهه با آن، پتانسیل ایجاد بالاترین مطلوبیت مورد انتظار برای اهدافشان را داشته باشد. بنابراین، این نظریه فراتر از یک مدل، صرفاً برای تحلیل رفتار اقتصادی است؛ همچنین یک ابزار تحلیلی قدرتمند برای توضیح فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی، الگوهای تعامل اجتماعی و انتخاب‌های سیاست خارجی در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد.

در هسته نظریه انتخاب عقلانی، دو اصل منطقی اساسی وجود دارد که رفتار بازیگران را هدایت می‌کند: بیشینه‌سازی و کمینه‌سازی. در این چارچوب، بازیگران گزینه‌هایی را انتخاب می‌کنند که مطلوبیت مورد انتظار را به حداکثر و هزینه‌ها را از بین گزینه‌های پیش روی خود به حداقل می‌رسانند (Coleman & Fararo, 1992: 11). این منطق رفتاری توسط سه فرض اساسی که این نظریه براساس آن‌ها بنا شده، نهاده شده است:

۱. افراد ترجیحات خودخواهانه و منفعت‌طلبانه دارند.
 ۲. تصمیمات با هدف بیشینه‌سازی مطلوبیت شکل می‌گیرند.
 ۳. بازیگران می‌توانند با اطلاعات کامل و مستقل از فشارهای خارجی عمل کنند (Witteck, 2013: 688).
- از سوی دیگر، گری بکر مدل کنش عقلانی را بیشتر سیستماتیک نموده و ویژگی‌های رفتاری کنشگران عقلانی را در سه بعد تعریف کرده است (Becker, 1998: 3):
۱. کنشگران تلاش می‌کنند تا توابع مطلوبیت خود را به حداکثر برسانند.
 ۲. انتخاب‌ها از مجموعه‌ای ثابت و تعریف‌شده از گزینه‌ها انجام می‌شود.
 ۳. کنشگران هنگام شکل‌گیری تصمیم خود، داده‌ها را از منابع اطلاعاتی مختلف جمع‌آوری و مقایسه می‌کنند.
- در این چارچوب، عقلانیت به آرمان استدلال بی‌عیب و نقص هنجاری، آن‌طور

که اغلب به اشتباه فرض می‌شود، اشاره ندارد؛ بلکه به شکلی ابزاری از استدلال مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده اشاره دارد. به عبارت دیگر، کنش عقلانی کمتر در مورد جستجوی صدق معرفت‌شناختی و بیشتر در مورد انتخاب استراتژیک ابزارهایی است که به بهترین وجه با اهداف کنشگر مطابقت دارند.

نظریه انتخاب عقلانی، به‌ویژه پس از سال ۱۹۵۰، جهش نظری قابل‌توجهی را در رشته علوم سیاسی تجربه کرد و به لطف ظرفیت تحلیلی آن که مبتنی بر فرضیات فردگرایی روش‌شناختی و عقل ابزاری بود، به سرعت به یکی از رویکردهای هژمونیک تبدیل شد. همان‌طور که مک‌دونالد اشاره کرد، این نظریه همچنان یکی از پرکاربردترین چارچوب‌های نظری در علوم سیاسی معاصر است. انطباق این نظریه با حوزه سیاسی در ادبیات تحت عنوان «نظریه انتخاب عمومی» نهادینه شده است. این رویکرد با هدف توضیح رفتار بازیگران اصلی در فرآیند سیاسی - رأی‌دهندگان، سیاستمداران و بوروکرات‌ها - در چارچوب منطق انتخاب عقلانی، یعنی از طریق محاسبات هزینه-فایده، صورت می‌گیرد. بنابراین، رفتار سیاسی از طریق انتخاب‌های استراتژیک با هدف به حداکثر رساندن توابع منافع بازیگران، به جای انگیزه جمعی یا ایدئولوژیک، مدل‌سازی می‌شود (MacDonald, 2003: 551). بنابراین، کنش سیاسی به‌عنوان امتداد منطقی محاسبات منفعت‌طلبانه بازیگران، مستقل از توجیهات هنجاری یا ایدئولوژیک، مفهوم‌سازی می‌شود.

در رشته روابط بین‌الملل، رویکرد انتخاب عقلانی، دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران عقلانی قرار می‌دهد که برای به حداکثر رساندن کارکردهای منافع شخصی خود تلاش می‌کنند، ترجیحات خود را به طور سیستماتیک مقایسه می‌کنند و گزینه‌های سیاست جایگزین را براساس محاسبات هزینه-فایده ارزیابی می‌کنند (Antunes & Camisao, 2017: 16). در این چارچوب، دولت به‌عنوان یک واحد تصمیم‌گیری محاسبه‌گر در نظر گرفته می‌شود که هم تهدیدها و فرصت‌های خارجی و هم محدودیت‌های داخلی را در نظر می‌گیرد. براین اساس، در تحلیل سیاست خارجی، مدل انتخاب عقلانی،

فرآیند تصمیم‌گیری را به‌عنوان یک مکانیسم غیرخطی، مرحله‌ای و چرخه‌ای در نظر می‌گیرد. براساس این مدل، دولت:

۱. ابتدا مشکلی را که با آن مواجه است، تعریف می‌کند؛
۲. سپس پارامترهایی مانند ساختارهای نهادی، موانع بوروکراتیک و محدودیت‌های ساختاری سیستم بین‌المللی را ارزیابی می‌کند؛
۳. فهرستی از گزینه‌های ممکن را ایجاد می‌کند؛
۴. این گزینه‌ها را براساس هزینه‌های مورد انتظار و مزایای بالقوه مقایسه می‌کند؛
۵. جایگزینی را انتخاب می‌کند که بالاترین سود خالص را ارائه می‌دهد؛
۶. با این حال، این فرآیند می‌تواند با تغییر شرایط خارجی، مورد بازنگری و تنظیم قرار گیرد (ذوالفقاری، ۱۴۰۴: ص ۵۰).

بنابراین، دیدگاه انتخاب عقلانی تأکید می‌کند که فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی، مکانیسم‌های ایستا و تک‌جهته نیستند؛ بلکه پویا، سازگار و مبتنی بر بازخورد مداوم هستند. این رویکرد، رفتار دولت را به‌عنوان فرآیندی مفهوم‌سازی می‌کند که در آن محاسبات استراتژیک تکامل می‌یابد.

افزون بر این، نظریه انتخاب عقلانی، هنگامی که با روش‌های کمی مانند نظریه بازی‌ها، مدل‌سازی رسمی و تحلیل ریاضی ترکیب می‌شود، یک مبنای روش‌شناختی بسیار قدرتمند، به‌ویژه در حوزه‌های مطالعات امنیتی و تحلیل سیاست، ارائه می‌دهد. ویژگی‌های ساختاری یک بازی، رتبه‌بندی ترجیحات بازیگران، سطح دانش آن‌ها و ظرفیت آن‌ها برای عمل، اجزای اساسی یک مدل عقلانی را تشکیل می‌دهند (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ص ۳۳۲). در این راستا، والت استدلال می‌کند که رویکرد عقلانی بر پنج ویژگی اساسی بنا شده است:

۱. پیامدهای سیاسی و اجتماعی محصول اقدامات استراتژیک بازیگران هستند.
۲. هر بازیگر تلاش می‌کند تا مطلوبیت پیش‌بینی شده خود را به حداکثر برساند.

۳. ترجیحات بازیگران قابل مرتب‌سازی، قابل مقایسه و از نظر درونی سازگار است.
 ۴. فرآیند تعاملی - ساختار بازی - توسط سطح دانش، باورها و مجموعه استراتژی‌های بازیگران تعریف می‌شود.
 ۵. حالت تعادل، حالتی از ثبات استراتژیک است که در آن هیچ بازیگری نمی‌تواند موقعیت خود را از طریق اقدام یک‌جانبه بهبود بخشد (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ص ۳۳۳).
- براین اساس باید گفت که نظریه انتخاب عقلانی یک چارچوب تحلیلی میان‌رشته‌ای است که رفتار همه بازیگران، از افراد گرفته تا دولت‌ها را از طریق مجموعه‌های ترجیحی سازگار، محاسبات هزینه-فایده، فرض اطلاعات کامل و منطق بهینه‌سازی مبتنی بر عقل ابزاری توضیح می‌دهد. علی‌رغم انتقادات، به دلیل تقلیل‌گرایی و عقلانیت ایده‌آل آن، بخش قابل‌توجهی از مدل‌سازی ریاضی، نظریه بازی‌ها و تحلیل استراتژیک در علوم اجتماعی، هنوز از این رویکرد بهره می‌برند. بنابراین، به لطف میراث نظری و ظرفیت تحلیلی بالای آن، این نظریه همچنان یکی از تأثیرگذارترین و پایدارترین پارادایم‌ها در علوم اجتماعی مدرن است.
- در این مطالعه موردی نیز نظریه انتخاب عقلانی به‌عنوان یک چارچوب نظری تحلیلی - انتقادی به کار گرفته می‌شود که هدف آن نه تجویز هنجاری یک جهت‌گیری خاص در سیاست خارجی، بلکه ارزیابی میزان انسجام منطقی و عقلانیت ابزاری استدلال‌های مطرح‌شده در دو جریان رقیب اوراسیاگرایی و ناتوگرایی است. نقطه عزیمت این چارچوب، مفروضات کلاسیک انتخاب عقلانی درباره کنشگران هدف‌مند، برخوردار از ترجیحات نسبتاً پایدار و قادر به رتبه‌بندی گزینه‌های سیاستی براساس محاسبه هزینه‌ها، منافع و پیامدهای محتمل در شرایط محدودیت‌های ساختاری و نهادی نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، رفتار و استدلال‌های سیاست خارجی به مثابه برآیند تلاش بازیگران برای حداکثرسازی مطلوبیت مورد انتظار تفسیر می‌شوند و میزان انطباق هر گفتمان با منطق بهینه‌سازی، مقایسه گزینه‌های جایگزین و ارزیابی عقلانی عدم قطعیت‌ها، به‌عنوان معیار سنجش تحلیلی مورد توجه قرار می‌گیرد.

در سطح عملیاتی، این چارچوب نظری امکان می‌دهد که جریان‌های اوراسیاگرایی و ناتوگرایی، نه صرفاً به‌عنوان مواضع ایدئولوژیک، بلکه به‌عنوان الگوهای متفاوت «انتخاب استراتژیک» تحلیل شوند و مشخص گردد که تا چه اندازه ترجیحات مطرح‌شده در هریک، محصول محاسبات عقلانی یا متأثر از ملاحظات هویتی، روان‌شناختی و مشروعیت‌بخش داخلی هستند. در این راستا، متغیرهایی نظیر امنیت و بازدارندگی، استقلال و خودمختاری استراتژیک، پرستیژ و اعتبار نهادی، هزینه‌های خروج یا تداوم عضویت در ائتلاف‌ها، و درجه پیش‌بینی‌پذیری پیامدهای سیاستی، به‌عنوان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده مطلوبیت مورد انتظار، استخراج و مقایسه می‌شوند. هم‌زمان، محدودیت‌های تبیینی نظریه انتخاب عقلانی نیز به‌صورت آگاهانه وارد تحلیل می‌شود؛ بدین معنا که تأثیر پویایی‌های سیاست داخلی، افکار عمومی و ادراکات امنیتی بر ترجیحات بازیگران، به‌عنوان عواملی که می‌توانند فرآیند بهینه‌سازی عقلانی را تعدیل یا منحرف کنند، مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، چارچوب نظری انتخاب عقلانی در این پژوهش، به شکلی بازتابی و انتقادی به کار بسته می‌شود تا ضمن تبیین منطق تصمیم‌گیری استراتژیک، حدود و ثغور توضیح‌دهندگی آن نیز به‌روشنی آشکار گردد.

تحول روابط ترکیه و ناتو به یک بحران ساختاری؛ پیشینه تاریخی و حوزه‌های درگیری استراتژیک

در طول سال‌های پرآشوبی که جنگ جهانی دوم توازن قدرت جهانی را از هم پاشید و تغییر شکل داد، بازیگران اصلی جنگ، ترکیه را نه تنها به‌عنوان یک نقطه ترانزیت جغرافیایی، بلکه به دلیل پیامدهای چندلایه ارزش ژئوپلیتیکی آن، به‌عنوان امتداد طبیعی بلوک خود می‌دیدند. بنابراین، طرف‌هایی که به دنبال تغییر روند جنگ به نفع خود بودند، مشارکت فعال ترکیه در این درگیری را یک ضرورت استراتژیک می‌دانستند. با این حال، در زمانی که ویرانی‌های اجتماعی، اقتصادی و نهادی جنگ

جهانی اول هنوز جبران نشده بود، ترکیه با پیش‌بینی ویرانی‌هایی که یک جنگ تمام‌عیار جدید بر این کشور وارد خواهد کرد، موضعی استراتژیک اتخاذ کرد که می‌توان آن را «بی‌طرفی فعال» یا «امتناع متوازن‌کننده» توصیف کرد. اگرچه این موضع ممکن است در ظاهر، سیاست بی‌طرفی به نظر برسد، اما محصول یک طرز فکر رئال‌پلیتیک است که در آن روابط قدرت دائماً در حال تغییر، با دقت تفسیر می‌شوند و محاسبات ریسک - فایده با دقت انجام می‌شود. علی‌رغم اتخاذ این راهبرد، کادر حاکم در آن مقطع با مجموعه‌ای از نگرانی‌های عمیق مواجه شد که ریشه در ادراک دو تهدید اساسی داشت. نخستین تهدید به احتمال کنار گذاشته شدن ترکیه از فرایندهای مذاکره‌ای مربوط می‌شد که در آن قدرت‌های بزرگ نقش بازیگران اصلی را ایفا می‌کردند؛ امری که می‌توانست این کشور را در برابر تحمیل واقعیت‌های میدانی و حتی اشغال در چارچوب «عمل انجام‌شده» آسیب‌پذیر سازد. دومین تهدید ادراک‌شده، ناشی از بیم حذف شدن ترکیه از نظم بین‌المللی مستقر پس از جنگ بود؛ نظمی که قرار بود ساختار آینده روابط قدرت را تعیین کند و عدم حضور در آن، به منزله کاهش جایگاه و نفوذ راهبردی کشور تلقی می‌شد (Topal, 2013: 112).

دو نگرانی اساسی که ترکیه در طول جنگ جهانی دوم در دل خود داشت - احتمال کنار گذاشته شدن توسط قدرت‌های بزرگ و ترس از بیرون ماندن از نظم بین‌المللی پس از جنگ - با پایان جنگ از بین نرفت؛ بلکه در شرایط جدید آشکارتر و تعیین‌کننده‌تر شد. این امر به عامل اصلی در شکل‌دهی به جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور تبدیل شد. در حالی که جنگ پایان یافته بود، ماهیت سیاست قدرت تغییر نکرده بود؛ فقط مواضع بازیگران از نو تنظیم شده بود. در این چارچوب، ترکیه دیگر خود را تحت فشار آلمان نازی نمی‌یافت؛ بلکه در منطقه فشاری قرار می‌گرفت که توسط اتحاد جماهیر شوروی با تصور ژئوپلیتیکی به سرعت در حال گسترش آن ایجاد شده بود. در طول نیمه دوم دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، استراتژی امنیتی آنکارا اساساً تحت تأثیر نگرانی عمیق ژئوپلیتیکی ناشی از تهدیدهای تجدیدنظرطلبانه ناشی از

اتحاد جماهیر شوروی، به‌ویژه ادعاهای آن بر تنگه‌ها و ادعاهای تاریخی آن در مورد مرزهای شرقی ترکیه قرار داشت. این موضع تهاجمی شوروی، همراه با درک این موضوع که ظرفیت ترکیه برای ایجاد یک معماری امنیتی خودکفا محدود است، یک الزام استراتژیک ایجاد کرد که کشور را به سمت سیستم اتحاد غرب سوق داد. این جهت‌گیری، یک انتخاب سیاست خارجی معمولی نبود؛ بلکه یک «ضرورت استراتژیک حیاتی» بود که با نگرانی برای حفظ موجودیت ملی شکل گرفته بود (Izmir, 2017: 181).

پیامدهای بین‌المللی گرایش ترکیه پس از جنگ جهانی دوم به سمت بلوک غرب، به‌سرعت واکنش‌های ملموسی را به دنبال داشت. دکترین ترومن در سال ۱۹۴۷ و به‌ویژه طرح مارشال پس از آن در سال ۱۹۴۸، چارچوب نهادی را برای اراده دولت واشنگتن جهت قرار دادن ترکیه به‌عنوان یک منطقه حائل ژئوپلیتیکی در برابر گسترش شوروی ایجاد کرد. این تحولات صرفاً سازوکارهای همکاری اقتصادی معمولی نبودند که از طریق بسته‌های حمایتی مالی و فنی عمل می‌کردند؛ بلکه برعکس، آن‌ها نشانگر آغاز دورانی بودند که در آن معماری امنیتی ترکیه بازتعریف شد و استراتژی دفاع ملی آن به طور فزاینده‌ای با سیستم اتحاد غربی به رهبری آمریکا ادغام شد. بنابراین، کمک‌های اقتصادی به‌عنوان یک آستانه ژئوپلیتیکی حیاتی عمل کرد و روابط بین دو کشور را از وابستگی صرفاً مالی، به رویکردی استراتژیک و بلندمدت برای جهت‌گیری سیاست خارجی ترکیه تغییر داد (Bozkurt, 2008: 361).

در فضای پس از جنگ که موازنه‌های قدرت به‌سرعت رو به سخت‌تر شدن می‌رفت، با وجود رویکردهای محتاطانه‌ای که برخی استراتژیست‌های سیاست خارجی در آمریکا در برابر پیوستن ترکیه به ائتلاف داشتند، ابعاد شکاف راهبردی‌ای که یک حمله احتمالی نظامی از سوی اتحاد جماهیر شوروی به ترکیه می‌توانست در نظام ائتلافی غرب ایجاد کند، هر روز آشکارتر می‌شد. درحالی‌که این برداشت از تهدید، بار دیگر اهمیت حیاتی موقعیت جغرافیایی ترکیه را برای امنیت جناح جنوبی ناتو یادآوری

کرد، نظم و انضباط بالا، انعطاف‌پذیری و قابلیت عملیاتی که سربازان ترک در جنگ کره از خود نشان دادند، برداشت‌ها از ظرفیت نظامی ترکیه را در پایتخت‌های غربی به طور اساسی تغییر داد. تلاقی همه این عناصر، درخواست ترکیه برای عضویت در اتحاد را از یک ابتکار دیپلماتیک صرف به یک ضرورت استراتژیک در معماری امنیتی غرب تبدیل کرد. در نهایت، درخواست ترکیه برای عضویت در ناتو در ۱۸ فوریه ۱۹۵۲ پذیرفته شد و آن را به یک اتحاد نهادی تبدیل کرد (Topal, 2013: 119).

روابط ترکیه و ناتو در ابتدا در چارچوب الزامات ساختاری ناشی از معماری امنیتی دوقطبی جنگ سرد شکل گرفت و بنابراین، ماهیتی استراتژیک به خود گرفت. برداشت تهدیدمحور ترکیه از اتحاد جماهیر شوروی و نیز راهبردهای واقع‌گرایانه، ژئوپولیتیکی و مهار که ایالات متحده در دوران جنگ سرد دنبال می‌کرد، از مهم‌ترین پویایی‌هایی بودند که منطق شکل‌گیری این اتحاد را تعیین کردند. در این دوره، رابطه تا حد زیادی ماهیتی شبیه هژمونی مبتنی بر رضایت داشت که بر نیازهای متقابل استوار بود؛ محاسبات امنیت منطقه‌ای و واشنگتن با نگرانی‌های وجودی امنیتی آنکارا یکدیگر را تکمیل کرده و یک کلیت هماهنگ ایجاد می‌کردند.

با این حال، فضای پس از جنگ سرد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پدیدار شد، بحث‌های جدیدی را در مورد مسائلی مانند عملکرد ناتو و استراتژی توسعه و توزیع قدرت در درون اتحاد ایجاد کرد. در این زمینه جدید، جایگاه ترکیه در درون اتحاد، به عدم قطعیت ساختاری دچار شد. در حالی که سیستم هژمونی سرمایه‌داری - لیبرال به رهبری ایالات متحده، ناتو را فراتر از یک سازمان امنیتی به حامل هنجاری و استراتژیک نظم جهانی تبدیل کرده است، این سؤال که ترکیه در این مفهوم جدید در کجا قرار خواهد گرفت، شکاف‌های جدی را در سطوح نظری و عملی ایجاد کرده است.

از دهه ۱۹۹۰ به بعد، شبکه روابط مبتنی بر رضایت بین واشنگتن، قدرت هژمونیک، و آنکارا، عضو پیرامونی سیستم هژمونی، شروع به فرسایش کرد؛ رضایت هژمونیک به تدریج جای خود را به بی‌اعتمادی، ناسازگاری و بحران انتظارات متقابل داد. پاسخ نگرفتن

روشن ترکیه از اتحادیه اروپا در مورد چشم‌انداز الحاق مورد انتظارش، منجر به ناامیدی در استراتژی ادغام آنکارا با نهادهای غربی پس از جنگ سرد شد. این گسست به تدریج جهت‌گیری سیاست خارجی ترکیه را به سمت محوری مستقل‌تر، خودمختارتر و گاهی ضدغربی تغییر داد.

اختلافات عمیق استراتژیک بین آنکارا و واشنگتن در زمینه جنگ داخلی سوریه پس از ۲۰۱۱، شکنندگی همبستگی اتحاد در جبهه جنوبی ناتو را برجسته کرده است. همکاری نظامی ایالات متحده با حزب اتحاد دموکراتیک سوریه (PYD) و یگان‌های مدافع خلق کرد (YPG)، این تصور قوی را ایجاد کرده است که واشنگتن تهدیدات امنیتی ترکیه را جدی نمی‌گیرد. این به یکی از واضح‌ترین نشانه‌هایی تبدیل شده است که مدل روابط امنیت‌محور دوران جنگ سرد دیگر کارساز نیست. در همین دوره، اینکه دولت اردوغان به‌ویژه پس از خیزش‌های عربی سال ۲۰۱۱ به تدریج سیاست‌های لیبرال را کنار گذاشته و بر پایه عثمانی‌گرایی و جست‌وجوی رهبری منطقه‌ای، یک راهبرد جدید سیاست خارجی تدوین کرد، موجب شد که روابط میان ترکیه و ناتو/ایالات متحده بیش از پیش دچار مشکل و بر بستری پرچالش‌تر استوار شود.

بدین ترتیب، روابط میان ترکیه و آمریکا/ناتو که در دوره‌ای بر پایه وابستگی متقابل، هماهنگی امنیتی و رضایت هژمونیک عمل می‌کرد، به تدریج به شبکه‌ای چندلایه و شکننده از مناسبات تبدیل شد؛ شبکه‌ای که با بی‌اعتمادی فزاینده، ناسازگاری در انتظارات و گسست‌های هویتی درهم تنیده شده است. ترکیه که در طول جنگ سرد، جایگاه پایداری به‌عنوان «متحد جناح جنوبی» داشت، برای اولین بار به چنین جایگاه بحث‌برانگیزی در درون این اتحاد کشیده شده است. معنای ناتو برای ترکیه، به حوزه‌ای مشکل‌ساز تبدیل شده است که تفسیر مجدد آن را، هم توسط تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی و هم در ادبیات روابط بین‌الملل ضروری می‌کند. نظرسنجی‌های عمومی انجام‌شده در این دوره نشان می‌دهد که احساسات ضدآمریکایی در ترکیه به نقطه اوج تاریخی در

سطح اجتماعی رسیده است^۱؛ در حالی که تشدید هم‌زمان بحث‌ها در مورد ماندن در ناتو یا ترک این اتحاد، تصویری متناقض ایجاد کرده است که نشان می‌دهد هویت امنیتی ترکیه در سطوح هنجاری و ایدئولوژیک، در حال تغییر شکل است.

جستجوی استراتژیست‌های ترکیه برای یک اتحاد جدید: شکل‌گیری دو جریان استراتژیک اوراسیاگرایی و ناتوگرایی

تنش بین افزایش احساسات ضد غربی و نیاز منطقی به چتر امنیتی که توسط ناتو فراهم می‌شود، عدم قطعیت در مورد جهت‌گیری استراتژیک سیاست خارجی ترکیه را بیشتر افزایش داده است. در این زمینه، دو روند استراتژیک اساسی برای نخبگان سیاسی ترکیه پدیدار شده است: اولین مورد، جهت‌گیری ژئوپلیتیکی است که به‌عنوان «اوراسیاگرایی» شناخته می‌شود، که ترکیه را در موقعیت خارج از سیستم هژمونی غرب محور با توسعه روابط چندبعدی با قدرت‌های غیر غربی مانند روسیه، چین و ایران قرار می‌دهد. این رویکرد مبتنی بر این ایده است که ترکیه باید با جدایی از سیستم آتلانتیک، هویت و منابع تاریخی خود را دوباره تعریف کند. دومی، یک رویکرد استراتژیک عمل‌گرایانه و درون‌سیستمی است که براساس «توجهات واقع‌بینانه و مدیریت بحران موفق» استدلال می‌کند که منافع امنیت ملی کوتاه‌مدت تا میان‌مدت ترکیه، مستلزم ماندن در ناتو است. این رویکرد بر این فرض تأکید دارد که ظرفیت بازدارندگی ارائه‌شده توسط اتحاد غرب در محیط تهدید فعلی ترکیه بدون جایگزین است.

۱. پژوهش نظرسنجی که با هدف سنجش دیدگاه افکار عمومی ترکیه درباره آمریکا انجام شده، توسط شرکت «اُپتیمار مشاوره، تبلیغات، پژوهش و سازمان‌دهی» در ۲۶ استان ترکیه و با مشارکت ۱۵۰۸ نفر صورت گرفته است. در این نظرسنجی، به پرسش «آیا خود را ضد آمریکا می‌دانید؟» ۷۱.۹ درصد از پاسخ‌دهندگان پاسخ دادند: «من ضد آمریکایی هستم»، ۲۲.۷ درصد پاسخ دادند: «من تا حدودی ضد آمریکایی هستم» و تنها ۵.۴ درصد «من ضد آمریکایی نیستم» را انتخاب کردند.

جریان استراتژیک اوراسیاگرایی

اوراسیاگرایی، یک جهان‌بینی کلان و پروژه راهبردی جامعی است که ژئوپلیتیک را در کانون تفسیر تاریخ، سیاست و نظم جهانی قرار می‌دهد و در بنیان نظری خود بر تقابل تاریخی، تمدنی و هستی‌شناختی میان قدرت‌های خشکی (تلوروکراسی) و قدرت‌های دریایی (تالاسوکراسی) استوار است. در این چارچوب، دیالکتیک بنیادین ژئوپلیتیک به مثابه کشاکش میان تمدن خشکی - که با مفاهیمی چون نظم، ثبات، سنت، تداوم و قداست تعریف می‌شود - و تمدن دریایی - که با سیالیت، بی‌مرکزی، انحلال، مدرنیته و فردگرایی هم‌ذات‌پنداری می‌گردد - صورت‌بندی می‌شود (Dugin, 2014: 51).

دوگین با الهام از سنت ژئوپلیتیک کلاسیک، این تقابل را موتور محرک تاریخ سیاسی دانسته و نشان می‌دهد که این الگوی دوگانه در طول تاریخ در رقابت‌هایی چون روم - کارتاژ، اسپارت - آتن و انگلستان - آلمان تجلی یافته و از قرن بیستم به بعد، ماهیتی جهانی پیدا کرده است؛ به‌گونه‌ای که در دوران معاصر، در قالب رویارویی میان قدرت دریایی آتلانتیکی به رهبری ایالات متحده و قدرت خشکی اوراسیایی با محوریت روسیه متبلور می‌شود (Dugin, 2014: 51-52). در این معنا، اوراسیاگرایی پروژه‌ای ژئوپلیتیکی ضد هژمونیک است که با نفی تک‌قطبی‌گرایی آتلانتیکی، از امکان و ضرورت شکل‌گیری یک نظم جهانی چندقطبی دفاع می‌کند و هژمونی غرب‌محور را از منظر تاریخی و ژئوپلیتیکی ناپایدار می‌داند (Dugin, 2014: 53-54).

با این حال، اوراسیاگرایی دوگین صرفاً به سطح محاسبات ژئوپلیتیکی محدود نمی‌شود؛ بلکه هم‌زمان واجد ابعاد تمدنی، فرهنگی، دینی و ایدئولوژیک است. در این رویکرد، روسیه به‌عنوان حامل طبیعی و ارگانیک «قلب‌گاه» (Heartland) در مرکز قاره اوراسیا تعریف می‌شود و برای ملت روس، مأموریتی تاریخی، ژئوپلیتیکی و حتی اسطوره‌ای - آخرالزمانی قائل است؛ مأموریتی که بقای روسیه و دیگر ملت‌های «جزیره جهانی» را در گرو احیای یک امپراتوری اوراسیایی می‌داند (Dugin, 2014: 10). ایمان ارتدوکس در این چارچوب، یکی از ستون‌های اصلی تقابل شرق و غرب

تلقی می‌شود و با انتقال میراث بیزانس به مسکو، روسیه به‌عنوان «رُم سوم» و کانون رهبری معنوی و سیاسی جهان ارتدوکس بازتعریف می‌گردد (Dugin, 2014: 51-52)؛ (Dugin, 2018). بدین ترتیب، اوراسیاگرایی نظامی مبتنی بر جمع‌گرایی، سنت‌گرایی و معنویت را در برابر ارزش‌های فردگرایانه، لیبرال و سرمایه‌دارانه غرب آتلانتیکی مطرح می‌کند و از شکل‌گیری یک امپراتوری بزرگ اوراسیایی روس محور دفاع می‌نماید که در قالب ساختاری چندلایه و کنفدرالی، اروپا، حوزه پسیفیک و جهان اسلام را دربر گیرد (Dugin, 2014: 81-82؛ Dugin, 2017: 89).

در امتداد این سنت، نئو اوراسیاگرایی با اتکا بر مفاهیم کلاسیک اوراسیاگرایان اولیه، نقد آنان از تمدن رومی - ژرمنی را به‌روزرسانی کرده و کانون تقابل را از اروپای غربی به ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مرکز آتلانتیک‌گرایی جهانی منتقل می‌کند. این جابه‌جایی پارادایمی، نه تنها مستلزم بازتعریف دشمن ژئوپلیتیکی، بلکه ناظر بر ارائه خوانشی جهانی‌تر از سرنوشت تاریخی اوراسیاست؛ خوانشی که اوراسیا را نه صرفاً یک توده قاره‌ای ژئواستراتژیک، بلکه یک «سوژه تمدنی» قادر به حمل نظامی جایگزین در نظام بین‌الملل می‌داند (Karabag, 2009).

متفکران نئو اوراسیاگرا، به‌ویژه دوگین، با بهره‌گیری از رویکردهای میان‌رشته‌ای در ژئوپلیتیک، فلسفه تاریخ و الهیات سیاسی، بر این باورند که تشدید بحران، هرج و مرج و فروپاشی نهادی در نظم جهانی لیبرال، فرصت تاریخی لازم را برای احیای نقش امپراتوری روسیه فراهم کرده است. در این چارچوب، دوگین صراحتاً استدلال می‌کند که روسیه باید جایگاه امپراتوری از دست‌رفته خود را بازسازی کرده و یک امپراتوری اوراسیایی به رهبری مسکو را به‌عنوان بدیلی تمدنی و ژئوپلیتیکی در برابر «نظم نوین جهانی» مبتنی بر دریا محوری و آتلانتیک‌گرایی ایالات متحده مطرح سازد (Yilmaz, 2015: 114). از این منظر، نئو اوراسیاگرایی نه صرفاً یک استراتژی سیاست خارجی، بلکه پروژه‌ای ایدئولوژیک برای بازتعریف هویت تاریخی روسیه و بازسازی توازن قدرت در سطح جهانی به شمار می‌رود.

تکامل ایدئولوژیک و سیاسی اوراسیاگرایی در ترکیه، در دوره پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آشکار شد. در این دوره، این ادعا که ترکیه موقعیت استراتژیک سنتی خود را در ناتو از دست داده و در چارچوب دستور کار جدید منطقه‌ای، ایالات متحده تهدیدی بالقوه برای این کشور محسوب می‌شود، به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد، به طور فزاینده‌ای در محافل ملی‌گرا و کمالیست مطرح شد. درحالی‌که حامیان پیوستن ترکیه به بلوک اوراسیا شامل بازیگران سیاسی غیرنظامی و متفکران استراتژیک می‌شوند، نکته قابل توجه، حمایت سیستماتیک از این ایده توسط گروه منتخبی از افسران عالی‌رتبه در نیروهای مسلح ترکیه است (Çaman, 2017). این نشان می‌دهد که اوراسیاگرایی دیگر صرفاً یک گفتمان سیاسی دانشگاهی یا غیرنظامی نیست و به یک نقطه مرجع استراتژیک برای بوروکراسی امنیتی و نخبگان نظامی کشور تبدیل شده است. بنابراین، گرایش‌های اوراسیاگرایانه در ترکیه توسط برداشت‌های استراتژیک مشترک یا هم‌پوشانی بازیگران دولتی و مدنی شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که با پویایی‌های سیاست داخلی و خارجی درهم تنیده شده است.

از سوی دیگر، از سال ۲۰۰۰ به بعد، برخی اسلام‌گرایان مدرنیزه‌شده در اطراف رجب طیب اردوغان، روزنامه کمربند اوراسیا و نشریه اوراسیا نوین را منتشر کردند و بنیادهایی مانند مؤسسه گروه مرمره به مدیریت آکان سوور و بنیاد احمد یسوی نیز به طور منظم، اجلاس‌های اقتصادی اوراسیا را برگزار کردند. نویسندگان روزنامه‌نگار آتیلایلهان با آثار خود و بررسی شخصیت‌هایی چون اسماعیل گسپرالی، سلطان گالی‌یف و ملا نور وحیدوف، ایده اتحاد ترک-روسی را از منظر تاریخی و فرهنگی ترویج کرد. این فرآیند، متفکر روس، الکساندر دوگین، آثار ژئوپلیتیکی خود را به ترکی ترجمه کرد و در سال ۲۰۰۳ با انتشار کتاب ژئوپلیتیک روسیه: رویکرد اوراسیاگرایانه، به نخبگان ترک دسترسی یافت و اتحاد اوراسیا در مسیر مسکو-آنکارا را تشویق نمود (Mangir, 2020: 204-205).

به گفته ایلهان، نویسندگان روزنامه‌نگار معروف ترکیه‌ای، پایه‌های پروژه اوراسیا در

سیاست خارجی منطقه‌ای مصطفی کمال آتاتورک، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ قرار دارد، که بر دوستی و همکاری منطقه‌ای مبتنی بود و جایگزینی ضدامپریالیستی برای ملت‌های ترک در آسیا و اتحاد جماهیر شوروی ارائه می‌داد. ایلهان معتقد است که اگر ترکیه این سیاست را اتخاذ کند، می‌تواند ادغام اوراسیا را با جمهوری‌های ترک آسیای میانه، ایران، افغانستان، قفقاز و دیگر کشورهای منطقه تحقق بخشد (İlhan, 1997: 34-36).

با این پیشینه، اوراسیاگرایی، به‌ویژه در چارچوب بحران‌های سیاسی و اقتصادی که ترکیه بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ تجربه کرد، در محافل سیاسی، رسانه‌ای و دانشگاهی به‌عنوان یک راه‌حل استراتژیک و یک جایگزین ایدئولوژیک، اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرد. در این دوره تاریخی، ترکیه با مشکلات ساختاری و عدم قطعیت‌هایی در سطوح ملی و بین‌المللی مواجه بوده است و گفتمان‌های اوراسیاگرایی، مدعی پر کردن این شکاف بوده‌اند و خود را در عرصه فرهنگی و سیاسی نشان داده‌اند (Çetin, 2017). بنابراین، اوراسیاگرایی را می‌توان نه تنها به‌عنوان یک جهت‌گیری ژئوپلیتیکی، بلکه به‌عنوان محصول نیاز به تفکر استراتژیک و سیاست‌گذاری که در مواقع بحران ظهور می‌کند، تفسیر کرد. در این زمینه، این جریان فکری توسط بازیگران سیاسی و محافل روشنفکری در ترکیه در چارچوب دیدگاه امنیت ملی و پیگیری ثبات اقتصادی و سیاسی ارزیابی شده است.

با این حال، این روند نسبتاً کوتاه‌مدت بود. بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۴، در نتیجه سلسله‌عملیات‌های انجام‌شده توسط وابستگان و عناصر سازمان‌یافته جنبش گولن در پلیس و قوه قضائیه، که به طور گسترده به‌عنوان امتداد جبهه آتالانتیک‌گرایان در ترکیه تلقی می‌شدند، حلقه‌های اوراسیاگرایان به اتهام تلاش برای کودتا دستگیر و پاکسازی شدند. در دوره پس از ۲۰۱۴، تسویه حساب دولت اردوغان با جنبش گولن، پویایی تازه‌ای به جبهه اوراسیاگرایان بخشید. بازداشت‌شدگان متعلق به این گروه، پس از پذیرش گسترده اینکه عملیات‌هایی که آن‌ها را هدف قرار داده بود، یک توطئه است،

آزاد شدند. پس از کودتای نافرجام ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶، افزایش احساسات ضدآمریکایی و ناتو در ترکیه، زمینه مساعدی را برای ابراز نظرات اوراسیاگرایان ایجاد کرد. در این زمینه، اوراسیاگرایان استدلال می‌کنند که ترکیه نباید در ناتو بماند؛ بلکه باید به بلوک اوراسیا بپیوندد، و بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را که در سال‌های اخیر تجربه کرده است، به‌عنوان مرجع در نظر می‌گیرند و استدلال‌های خود را بر محورهای خاصی بنا می‌کنند.

استدلال‌های جریان اوراسیاگرایی برای ضرورت خروج از ناتو

۱. به گفته اوراسیاگرایان، پس از پایان جنگ سرد، ایالات متحده برای تثبیت هژمونی استراتژیک جهانی خود، از طریق یک چارچوب مفهومی جدید، به حذف دولت - ملت‌ها روی آورد. توجیه اساسی این رویکرد این است که دولت - ملت‌ها مانع فرآیندهای جهانی شدن سرمایه امپریالیستی می‌شوند (Yildirim, 2016). به عبارت دیگر، استدلال می‌شود که قدرت‌های بزرگ بین‌المللی در تلاش‌اند تا دولت - ملت‌های قدرتمند، به‌ویژه آن‌هایی را که از موقعیت‌های ژئوپلیتیکی حیاتی و عمق و نفوذ تاریخی و فرهنگی برخوردارند، به کشورهای کوچک‌تر تقسیم و تبدیل کنند. اوراسیاگرایان این فرآیند را به‌عنوان یک طرح استراتژیک برای تسهیل تحرک فرامرزی سرمایه جهانی و ایجاد هژمونی اقتصادی تفسیر می‌کنند.

۲. براساس استدلال‌های اوراسیاگرایان، ناکامی ترکیه در بهره‌مندی از مزایای مورد انتظار از جهان غرب را می‌توان با موقعیت ژئوپلیتیکی و تعاملات تاریخی آن با غرب توضیح داد. بارزترین نمونه این امر، سال‌ها انتظار ترکیه پشت درهای اتحادیه اروپا و امتناع مداوم آن از عضویت کامل است. علاوه بر این، استدلال می‌شود که حوادث تروریستی در ترکیه، از غرب سرچشمه می‌گیرد و غرب به طور مداوم، بین ترکیه و همسایگانش، اصطکاک سیاسی و امنیتی ایجاد می‌کند.

استدلال می‌شود که غرب و ایالات متحده، نقش تعیین‌کننده‌ای در ریشه‌های بحران‌های گذشته ترکیه با عراق، ایران و روسیه و بحران‌های جاری، به‌ویژه با سوریه، ایفا کرده‌اند. در این زمینه، این دیدگاه که یک گروه سازمان‌یافته در ایالات متحده پشت کودتای نافرجام ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ بوده است، ارزیابی پذیرفته‌شده‌ای در بین اقشار مختلف سیاسی و اجتماعی در ترکیه است و توسط اوراسیاگرایان نیز پشتیبانی می‌شود (Perinçek, 2016).

۳. طبق استدلال اوراسیاگرایان، دسته‌بندی‌های تهدید تعریف‌شده در اسناد رسمی سازمان همکاری‌های شانگهای به‌عنوان «ارتجاع‌گرایی مذهبی، تبعیض قومی و تروریسم بین‌المللی»، تا حد زیادی با دستور کار امنیت ملی ترکیه هم‌پوشانی دارند. در واقع، ترکیه مدت‌هاست که با چالش‌های امنیتی مشابهی روبه‌رو بوده است و این تهدیدها مرتباً در ارزیابی‌های شورای امنیت ملی ذکر می‌شوند. در این زمینه، اوراسیاگرایان استدلال می‌کنند که برای ترکیه منطقی‌تر است که با این خطرات امنیتی، در یک معماری امنیتی مشترک با کشورهای تحت تأثیر تهدیدات مشابه مبارزه کند؛ نه اینکه به تنهایی سعی در مدیریت آن‌ها داشته باشد. بنابراین، مشارکت ترکیه در بلوک اوراسیا به‌عنوان یک گزینه کاربردی و استراتژیک، هم برای خنثی‌سازی این تهدیدها در سطح منطقه‌ای و هم برای محافظت از منافع امنیتی ترکیه در یک چارچوب قوی‌تر ارائه می‌شود (Perinçek, 2017).

۴. براساس دیدگاه اوراسیاگرایی، فضای سیاسی حاکم بر ترکیه در شرایط فعلی، برای همکاری مؤثر با ناتو و ایالات متحده مساعد نیست. این وضعیت، ناشی از احساسات ضدغربی و ضدآمریکایی است که در سال‌های اخیر ظهور کرده است؛ همراه با انباشت بحران‌هایی که عمیقاً کشور را تحت تأثیر قرار داده‌اند. علاوه بر این، بازسازی دولت در چارچوب نظام ریاست جمهوری، که با الهام از تجربه تاریخی و فرهنگ سیاسی ترکیه شکل گرفته است، و خروج آن از مدل طراحی‌شده دولت مینیمالیستی-لیبرال، به طور فزاینده‌ای توانایی این کشور را

برای فعالیت در چارچوب عضویت در ناتو به چالش می‌کشد. در این زمینه، اوراسیاگرایان استدلال می‌کنند که تحولات سیاسی و نهادی فعلی ترکیه می‌تواند این کشور را به‌عنوان یک بازیگر مستقل‌تر و استراتژیک‌تر در محور اوراسیا قرار دهد (Soner, 2017).

جریان استراتژیک ناتوگرایی

مشکلات ساختاری که ترکیه در سال‌های اخیر، چه در روابط کلی خود با جهان غرب و چه در روابط دوجانبه خود با ایالات متحده تجربه کرده است، استدلال‌های محافلی با دیدگاه اوراسیاگرایی را تقویت کرده است که ترکیه باید ناتو را ترک کند، در بلوک اوراسیا ادغام شود و سیاست خارجی خود را در امتداد این محور ژئوپلیتیکی جدید بازسازی کند. بااین‌حال، دیدگاه غالب در میان محافل دانشگاهی، مؤسسات تحقیقات استراتژیک و بخش قابل‌توجهی از نخبگان سیاسی ترکیه، علی‌رغم اتخاذ موضع انتقادی بر ایالات متحده، این است که گزینه‌ای که به بهترین وجه، منافع ملی ترکیه را تأمین می‌کند، ماندن در ناتو و حفظ یک معماری سیاست خارجی چندوجهی، متعادل و واقع‌بینانه است. براساس این چارچوب، ترکیه از یک‌سو باید بحران‌ها را با ایالات متحده و غرب به شیوه‌ای کنترل‌شده و با ظرفیت مدیریت بحران منطقی مدیریت کند؛ درحالی‌که از سوی دیگر، عضویت در ناتو را به‌عنوان ستون ضروری معماری امنیتی خود از طریق دیپلماسی چندجانبه، استقلال استراتژیک و استراتژی‌های متعادل‌سازی انعطاف‌پذیر متمرکز بر منافع ملی در نظر بگیرد.

استدلال‌های جریان ناتوگرایی برای ضرورت ماندن در ناتو

۱. چارچوب نهادی جایگزین که انتظار می‌رود ترکیه در صورت خروج از اتحاد غربی به رهبری ایالات متحده و ناتو به آن روی آورد، عمدتاً سازمان همکاری شانگهای است. بااین‌حال، اهداف نهادی و ساختار هنجاری سازمان همکاری شانگهای، در درجه اول، مبتنی بر یک مدل همکاری متمرکز بر امنیت است که با

«مبارزه با جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی و تروریسم» شکل گرفته است. این ساختار به‌صورت نهادی، ارزش‌های هنجاری مانند حقوق بشر، حاکمیت قانون و حکومت دموکراتیک را که در سیستم اتحاد یوروآتلانتیک محوریت دارند، دربر نمی‌گیرد. بنابراین، اگرچه روی آوردن ترکیه به سازمان همکاری‌های شانگهای ممکن است در کوتاه‌مدت انعطاف‌پذیری ژئوپلیتیکی و مزایای امنیتی را فراهم کند، اما در درازمدت خطر تضعیف استانداردهای دموکراتیک، آزادی‌ها و مشارکت سیاسی را که در ارتباط با فرآیند اتحادیه اروپا به دست آورده است، به همراه خواهد داشت. در این زمینه، چنین روی آوردنی نه تنها نشان‌دهنده تغییر در سیاست خارجی است؛ بلکه نشان‌دهنده یک گسست استراتژیک ساختاری است که می‌تواند جایگاه ترکیه را در سیستم هنجارهای بین‌المللی و جهت‌گیری هویتی آن تغییر دهد (Doster, 2016).

۲. خروج از ناتو به این معنی است که ترکیه در مقابل پیشرفته‌ترین اتحاد نظامی جهان در نظام بین‌الملل قرار خواهد گرفت که دارای فناوری‌های دفاعی پیشرفته، ظرفیت عملیاتی بالا و سازوکارهای بازدارندگی جمعی است. واضح است که چنین انتخابی نه تنها موازنه‌های ژئواستراتژیک، بلکه دستاوردهای نهادی دیرینه ترکیه در زمینه‌هایی مانند نوسازی دفاعی، اشتراک‌گذاری اطلاعات و ادغام فناوری را نیز عمیقاً تضعیف خواهد کرد (Lüle, 2018).

۳. بورژوازی آناتولی و پایگاه اجتماعی همراه آن، که از دولت فعلی ترکیه حمایت می‌کنند، به دلیل ساختار اجتماعی - اقتصادی خود، گرایش همسو با روابط تولید سرمایه‌داری و درک بازارمحور از توسعه را نشان می‌دهند. از آنجاکه منافع طبقاتی این گروه‌ها مبتنی بر مزایایی مانند ادغام اقتصادی بین‌المللی و دسترسی به بازارهای جهانی است، به نظر می‌رسد که فاقد زیرساخت ایدئولوژیک، ظرفیت مقاومت سازمان‌یافته و انگیزه بلندمدت برای ادامه مبارزه ضدامپریالیستی هستند. بنابراین، یک استراتژی ضدامپریالیستی که مستلزم تغییر اساسی در محور

باشد، با منافع ساختاریافته و جهت‌گیری‌های اقتصادی فعلی این بخش‌های اجتماعی در تضاد است (Doster, 2016).

۴. اگر ترکیه تصمیم به ترک ناتو بگیرد، روند خروج نه تنها از نظر رویه‌های قانونی، بلکه از نظر وابستگی‌های نهادی، ادغام نظامی و حذف تعهدات درون‌اتحادی نیز بسیار طولانی خواهد بود. بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که حتی خروج رسمی ترکیه از ناتو نیز به یک دوره گذار تقریباً ۲۰ تا ۲۵ ساله نیاز داشته باشد. علاوه بر این، تخمین زده می‌شود که حداقل به یک دوره ۲۵ ساله دیگر برای از بین بردن کامل نفوذ نهادی، فنی و استراتژیک ناتو بر ترکیه و بازسازی معماری دفاعی این کشور، نیاز خواهد بود. در این زمینه، ترک اتحاد صرفاً یک تصمیم سیاسی نیست؛ بلکه یک فرآیند چندلایه است که نیاز به تحولات ساختاری بلندمدت دارد (Doster, 2016).

۵. بحث‌های فعلی در مورد خروج ترکیه از ناتو، تا حد زیادی غیرواقعی و اغراق‌آمیز است. علاوه بر این، باید توجه داشت که برخی از بازیگران خارجی، با منافع استراتژیک و با هدف حذف ترکیه از این اتحاد، به این لفاظی دامن می‌زنند. بنابراین، آنکارا باید هوشیار و مراقب دستکاری‌های احتمالی باشد. در نتیجه، حفظ موضع ترکیه در مورد عضویت در اتحاد، با در نظر گرفتن آن براساس تحلیل‌های جامع ریسک ژئوپلیتیکی، ارزیابی‌های استراتژیک و محاسبات منافع چندبعدی، سیاستی منطقی خواهد بود (Duran, 2017).

۶. اگرچه در نگاه اول ممکن است متناقض به نظر برسد، اما عضویت در ناتو نه تنها در برابر تهدیدات خارجی، بلکه در برابر فشار استراتژیک بالقوه از سوی غرب، به‌ویژه ایالات متحده، یک چارچوب محافظتی برای ترکیه فراهم می‌کند (Yalçın, 2017). حق وتوی ترکیه در این اتحاد، اعضا را از هرگونه تصمیم الزام‌آور علیه آنکارا باز می‌دارد و به این کشور اجازه می‌دهد تا به‌گونه‌ای عمل کند که منافع بین‌المللی خود را حفظ کند. این مکانیسم، هم فضای مانور دیپلماتیک و هم یک حائل امنیتی استراتژیک را برای ترکیه فراهم می‌کند. بنابراین، خروج از ناتو، آنکارا

را از این حق وتوی ممتاز محروم می‌کند و موقعیت ترکیه را هم در روابط بین‌الملل و هم در مذاکرات درون اتحاد تضعیف می‌کند (Lüle, 2018).

۷. ترکیه تا زمانی که در ناتو باقی بماند، برای روسیه ارزشمند است. در این زمینه، باید با احتیاط به اقدامات اخیر مسکو نگاه کرد. بخش قابل توجهی از وزن دیپلماتیک و نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای امروز، به سازوکارهای امنیتی و اعتباری که عضویت در ناتو فراهم می‌کند، وابسته است. با توجه به شرایط بین‌المللی فعلی، بعید به نظر می‌رسد که ترکیه به‌عنوان یک عضو غیرناتو بتواند همان سطح از اعتبار منطقه‌ای و جهانی را حفظ کند. عضویت در این اتحاد، هم بازدارندگی استراتژیک و هم جایگاه مؤثری را در میزهای مذاکرات بین‌المللی برای ترکیه فراهم می‌کند (Yalçın, 2017).

ارزیابی استدلال‌های جریان‌های اوراسیاگرایی و ناتوگرایی در چارچوب نظریه انتخاب عقلانی

وقتی استدلال‌های کسانی که اوراسیاگرایی را به‌عنوان یک جهت‌گیری استراتژیک جایگزین پیشنهاد می‌کنند، براساس شرایط بین‌المللی فعلی ترکیه و تنش‌های مختلفی که با ایالات متحده تجربه می‌کند، در چارچوب نظریه انتخاب عقلانی ارزیابی شود، یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌های اساسی زیر حاصل می‌شود:

۱. اوراسیاگرایی نه تنها به‌عنوان یک راه‌حل پیشنهادی، بلکه به‌عنوان یک روند ایدئولوژیک قدرتمند نیز ظهور می‌کند. این رویکرد را می‌توان به‌عنوان یک استراتژی منطقی که منعکس‌کننده نگرانی‌های برخی نخبگان سیاسی در مورد مهندسی اجتماعی و هویت ملی است، درک کرد. با این حال، از منظر نظریه انتخاب عقلانی، این رویکرد ترجیحی است که توسط انگیزه‌های ایدئولوژیک و روان‌شناختی شکل گرفته است؛ نه یک تحلیل سیستماتیک هزینه - فایده از گزینه‌ها. فرضیات اساسی انتخاب عقلانی - به حداکثر رساندن مطلوبیت مورد

انتظار، انتخاب آگاهانه و بهینه‌سازی منطقی - با چنین تصمیمات ایدئولوژیک سازگار نیست. بنابراین، اوراسیاگرایی ظرفیت محدودی برای توضیح رفتار استراتژیک منطقی بازیگران دارد. در عوض، باید به‌عنوان یک مدل رفتاری که توسط ایدئولوژی و نگرانی‌های هویتی شکل گرفته است، در نظر گرفته شود.

۲. اوراسیاگرایان معتقدند که ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد، استراتژی تجزیه دولت - ملت‌ها را به‌منظور جهانی‌سازی سرمایه‌داری دنبال می‌کند. آن‌ها از این استدلال در چارچوب نگرانی‌های امنیتی کشورهایمانند ترکیه و ایران دفاع می‌کنند. این رویکرد را می‌توان از نظر درک انگیزه بازیگران برای محافظت از منافع ملی خود با برجسته کردن خطرات استراتژیک و ادراک تهدید، همدلانه دانست؛ زیرا طبق دیدگاه اوراسیاگرایان، این ادراک به‌عنوان هشدار برای ثبات منطقه‌ای و استقلال ژئوپلیتیکی عمل می‌کند. با این حال، از منظر نظریه انتخاب عقلانی، این فرض که این استدلال یک استراتژی مشترک برای همه بازیگران آمریکایی است، با اصول ارزیابی سیستماتیک گزینه‌های جایگزین توسط بازیگران و به حداکثر رساندن سود، ناسازگار است. وجود گرایش‌های مختلف در داخل ایالات متحده، مانند سرمایه‌داری جهانی و ملی‌گرایی، نشان می‌دهد که فرآیندهای تصمیم‌گیری در امتداد یک خط استراتژیک تک‌بعدی عمل نمی‌کنند. بنابراین، اگرچه اوراسیاگرایان ادراک تهدید را به‌عنوان یک پیش‌بینی عقلانی ارائه می‌دهند، اما این استدلال را نمی‌توان به‌عنوان یک نتیجه بهینه‌سازی عقلانی واحد در یک سیستم پیچیده و چندبازیگری ارزیابی کرد؛ بلکه این موضوع، موضوعی از ذهنیت استراتژیک است که توسط نگرانی‌های ایدئولوژیک و امنیتی شکل گرفته است.

۳. اوراسیاگرایان استدلال می‌کنند که روابط نزدیک با ایالات متحده و غرب به نفع ترکیه نیست و غرب پشت تروریسم است و تأکید می‌کنند که ترکیه باید گزینه‌های سیاست خارجی خود را از نظر امنیت و استقلال دوباره ارزیابی کند.

در حالت ایده‌آل، این رویکرد می‌تواند به‌عنوان یک نگرانی منطقی تلقی شود که منعکس‌کننده انگیزه ترکیه برای پیش‌بینی خطرات ژئوپلیتیکی و دستیابی به استقلال استراتژیک است. با این حال، در چارچوب نظریه انتخاب عقلانی، به نظر می‌رسد که اوراسیاگرایان این استدلال را با منطق سیاه و سفید ایدئولوژیک مطرح می‌کنند و نمی‌توانند پویایی‌های چندبازیگری، رقابتی و نامشخص ذاتی در روابط بین‌الملل را به طور کافی توضیح دهند. در پیمان‌هایی مانند ناتو یا بلوک اوراسیا، تضاد منافع ملی، توزیع قدرت و روابط هژمونیک، همیشه بر تصمیمات و روابط اتحاد تأثیر می‌گذارند. بنابراین، پیوستن به یک بلوک، به تنهایی تضمین‌کننده سود پایدار نیست. علاوه بر این، مشارکت ترکیه در بلوک غرب و تسریع روند دموکراتیزه شدن آن، مزایای ملموس این روابط را نشان می‌دهد. گذار به نظام چندحزبی و اصلاحات در فرآیند الحاق به اتحادیه اروپا را می‌توان به‌عنوان انتخاب‌های استراتژیک شکل‌گرفته‌ای درک کرد که به طور منطقی توسط تمایل بازیگران برای به حداکثر رساندن منافع مورد انتظار هدایت می‌شوند. بنابراین، رویکرد اوراسیاگرایی تمایل دارد مزایای ارائه‌شده توسط اتحاد فعلی را که هم امنیت و هم دستاوردهای دموکراتیک را برای ترکیه تضمین کرده است، نادیده بگیرد.

۴. این ادعا که اهداف ترکیه برای تمرکزگرایی، توسعه و تبدیل شدن به یک دولت قوی، همراه با فضای سیاسی مبتنی بر هویت اسلامی آن، می‌تواند مانع از ادامه عضویت آن در بلوک ایالات متحده - غرب شود، تا حدودی در چارچوب تحولات جاری تأیید می‌شود. این امر توسط بازیگران غربی به‌عنوان اقتدارگرایی و خروج از ارزش‌های لیبرال تلقی می‌شود که نشان‌دهنده انگیزه ترکیه برای محافظت از استقلال استراتژیک و منافع ملی خود است. با این حال، از دیدگاه نظریه انتخاب عقلانی، فضای سیاسی فعلی، هنوز یک گزینه استراتژیک نیست که حداکثر سود مورد انتظار را برای ترکیه برای خروج از ناتو یا بلوک غرب فراهم

کند. بازیگران بین‌المللی تغییرات سیاسی ترکیه را در چارچوب تحلیل هزینه - فایده ارزیابی می‌کنند. درحالی‌که برداشت از اقتدارگرایی به‌عنوان یک عامل هزینه در نظر گرفته می‌شود، امنیت، پرستیژ و مزایای دیپلماتیک حاصل از روابط با ناتو و غرب، همچنان نقش مهمی در به حداکثر رساندن سود عقلانی ایفا می‌کنند. بنابراین، فرهنگ سیاسی به‌طور کامل، انتخاب‌های استراتژیک ترکیه را تعیین نمی‌کند. تصمیمات به‌عنوان یک مقایسه پویا از منافع ملی و هزینه‌ها و مزایای بین‌المللی شکل می‌گیرند.

همچنین باید به چند نکته در مورد رویکردها و استدلال‌های استراتژیست‌ها، دانشگاهیان و سیاستمدارانی که معتقدند، برخلاف استراتژی اوراسیاگرایی، ترکیه باید با دنبال کردن یک سیاست واقع‌گرایانه و به حداقل رساندن تنش‌ها با ایالات متحده از طریق مدیریت بحران مناسب، در ناتو باقی بماند و هم‌زمان برای حل مشکلات فعلی خود تلاش کند، اشاره کرد:

۱. استراتژیست‌هایی که استدلال می‌کنند ترکیه باید در ناتو باقی بماند و روابط خود با ایالات متحده را با محاسبه و انتقاد از آن‌ها حفظ کند، بیش از انگیزه‌های ایدئولوژیک، از حداکثرسازی منطقی منافع ملی انگیزه می‌گیرند. حمایت آشکار از این استراتژی از سوی اسلام‌گرایان، لیبرال‌ها، سوسیال دموکرات‌ها و برخی از محافل کمالیست نشان می‌دهد که تصمیمات مبتنی بر تحلیل هزینه - فایده از گزینه‌هاست و هدف اصلی، به حداکثر رساندن منافع ملی است. بااین‌حال، از منظر نظریه انتخاب عقلانی، این رویکرد کاملاً مستقل از ایدئولوژی نیست؛ اولویت‌های سیاسی داخلی بازیگران و انتظارات افکار عمومی، به‌عنوان عوامل اضافی در شکل‌دهی به محاسبات سود مورد انتظار عمل می‌کنند. بنابراین، حفظ عضویت در ناتو نه تنها باید یک انتخاب استراتژیک منطقی، بلکه انتخابی درهم‌تنیده با مشروعیت ایدئولوژیک و سیاسی در نظر گرفته شود.

۲. کسانی که طرفدار ماندن ترکیه در ناتو و حفظ رابطه‌اش با ایالات متحده از طریق

مدیریت بحران هستند، ترجیح خود را بر چند استدلال مشخص بنا می‌کنند: ارتباطی بین دموکراتیزاسیون در ترکیه و روابط ایالات متحده و غرب وجود دارد؛ دولت فعلی فاقد پویایی طبقاتی و پایگاه اجتماعی ضدامپریالیستی است؛ ایده خروج از ناتو، در حال تحریک است؛ ترکیه در ناتو از امتیاز و تو برخوردار است و اعتبار بین‌المللی حاصل از این پیمان را نمی‌توان نادیده گرفت. این استدلال‌ها، به‌عنوان یافته‌های تحلیل بی‌طرفانه، منعکس‌کننده داده‌ها و شرایط مشخص شکل‌دهنده انتخاب‌های استراتژیک ترکیه هستند. این رویکرد به طور منطقی انگیزه ترکیه را برای محافظت از منافع ملی خود و به حداقل رساندن خطرات در سیاست خارجی توضیح می‌دهد. داده‌های افکار عمومی نیز از این انتخاب‌های منطقی پشتیبانی می‌کنند؛ یک نظرسنجی نشان می‌دهد که ۷۰ درصد از شرکت‌کنندگان، طرفدار ادامه عضویت در ناتو بوده‌اند (*Türk Dış Politikası Kamuoyu Algıları Araştırması, 2018: 33*). از دیدگاه نظریه انتخاب عقلانی، این با منطق به حداکثر رساندن سود خالص مورد انتظار سازگار است. با این حال، محدودیت‌های این نظریه را می‌توان در اینجا مشاهده کرد: ترجیحات عمومی و دولتی نیز توسط ارزش‌های ایدئولوژیک یا هویتی و برداشت‌های امنیتی شکل می‌گیرند. بنابراین، انتخاب برای ماندن در ناتو را نمی‌توان صرفاً با یک تحلیل هزینه - فایده حساب‌شده و بی‌روح توضیح داد؛ پویایی‌های سیاسی داخلی و برداشت‌های عمومی نیز بر محاسبات انتخاب عقلانی تأثیر می‌گذارند.

۳. استراتژیست‌هایی که طرفدار ماندن در ناتو هستند، از منظر حفاظت از منافع ملی ترکیه و به حداکثر رساندن امنیت و اعتبار حاصل از این اتحاد عمل می‌کنند. این رویکرد نشان‌دهنده انگیزه منطقی بازیگران برای در نظر گرفتن مزایای استراتژیک و به حداقل رساندن خطرات است. با این حال، از منظر نظریه انتخاب عقلانی، یک نقطه‌ضعف قابل توجه در این استراتژی مشهود است: فقدان تحلیل‌های جامع

هزینه - فایده از بازیگران و نهادهای استراتژیک در ایالات متحده که پشت کودتای نافرجام ۱۵ جولای بودند، ظرفیت پیش‌بینی و آمادگی این استراتژی را محدود می‌کند. به نظر می‌رسد این پاشنه آشیل این استراتژی است. نظریه انتخاب عقلانی فرض می‌کند که بازیگران باید تمام گزینه‌ها و نتایج ممکن را برای به حداکثر رساندن سود خالص مورد انتظار ارزیابی کنند. در شرایط فعلی، این شکاف تحلیلی نشان می‌دهد که خطرات بالقوه به اندازه کافی در نظر گرفته نشده‌اند و شکنندگی این استراتژی را برجسته می‌کند.

جمع‌بندی

مقاله حاضر با اتکا به چارچوب نظری انتخاب عقلانی نشان داد که سیاست ترکیه در قبال ناتو در دهه‌های اخیر در بستر برهم‌کنش دو گفتمان رقیب - یعنی اوراسیاگرایی و ناتوگرایی واقع‌گرایانه - قابل فهم است. تحلیل تطبیقی این دو جریان نشان می‌دهد که آن‌ها نه تنها بازتاب‌دهنده دو جهت‌گیری متفاوت در حوزه سیاست خارجی اند؛ بلکه حامل دو گونه عقلانیت و دو دستگاه معنایی متمایز درباره امنیت، تهدید و جایگاه ترکیه در نظام بین‌الملل هستند.

گفتمان اوراسیاگرایی، با اتکا بر عناصر هویتی، خوانش‌های ژئوپلیتیکی استقلال‌محور و بدبینی ساختاری به غرب، در پی بازتعریف موقعیت ترکیه از طریق جهت‌گیری به سوی قدرت‌های شرقی است. این گفتمان هرچند واکنشی به ناکامی‌های ادراک‌شده در روابط با آمریکا و ناتو محسوب می‌شود، اما به دلیل فقدان تحلیل جامع هزینه - فایده، محدودیت ظرفیت‌های جایگزینی و اتکای بیش از حد به انگاره‌های ایدئولوژیک، از تبدیل شدن به چارچوبی مسلط ناتوان مانده است.

در مقابل، ناتوگرایی به مثابه گفتمانی مبتنی بر عقلانیت ابزاری، بر بهره‌برداری از مزایای امنیت دسته‌جمعی، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و مشروعیت نهادی تأکید دارد. این رویکرد با اصول اساسی نظریه انتخاب عقلانی همخوان بوده و در میان نخبگان سیاسی، جامعه کارشناسی و بخش قابل توجهی از افکار عمومی، به عنوان گزینه‌ای کم‌هزینه‌تر و کارآمدتر نسبت به بدیل‌های شرقی تلقی می‌شود. نتایج نظرسنجی‌ها نیز نشان می‌دهد که با وجود شدت احساسات ضدآمریکایی در ترکیه، خروج از ناتو فاقد پشتوانه اجتماعی گسترده و برآورد عقلانی مطلوب است.

با این حال، پویایی‌های محیط امنیتی و تحولات داخلی ترکیه سبب شدند که این عقلانیت ابزاری در عرصه عمل به شکلی انعطاف‌پذیر و موقعیت‌محور بازتعریف شود. تحولات پس از کودتای نافرجام ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ نقطه عطفی در سیاست

خارجی ترکیه ایجاد کرد و الگوی جدیدی از «عقلانیت موقعیتی» را شکل داد که در آن، دولت اردوغان ضمن حفظ عضویت در ناتو، به توسعه روابط با روسیه و پیگیری رویکردی چندمحوری روی آورد. این الگوی ترکیبی، نشان‌دهنده تلاش برای افزایش استقلال عمل در عین بهره‌گیری از مزایای ساختاری عضویت در ناتو است. در واقع، آنکارا به جای حرکت در مسیر گسست، سیاستی مبتنی بر «تنوع‌سازی راهبردی» را اتخاذ کرده است که هم‌زمان، ظرفیت چانه‌زنی بین‌المللی آن را افزایش می‌دهد.

بنابراین، برآیند تحلیلی پژوهش نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری استراتژیک ترکیه، محصول هم‌زمان عقلانیت ابزاری، فشارهای ادراکی - هویتی، و محدودیت‌های ساختاری محیط امنیتی منطقه‌ای و جهانی است. با وجود گسترش نمادین گفتمان‌های اوراسیاگرایانه، ترجیح غالب سیاست خارجی ترکیه، همچنان با منطق ناتوگرایی تعدیل‌شده همسویی دارد؛ منطقی که بر ارزیابی عقلانی هزینه - فایده و فقدان جایگزین‌های معتبر برای ناتو استوار است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که آینده روابط ترکیه و ناتو، به توانایی طرفین در مدیریت شکاف‌ها، بازتعریف حوزه‌های همکاری و ایجاد ترتیبات واقع‌بینانه برای هم‌پوشانی منافع، وابسته خواهد بود. تغییرات رادیکال در جهت‌گیری کلان ترکیه، تنها در صورتی محتمل است که ساختار قدرت بین‌المللی دستخوش تحولاتی بنیادین شود؛ امری که در شرایط کنونی دست‌کم در کوتاه‌مدت قابل انتظار نیست. بنابراین، چشم‌انداز روابط ترکیه و ناتو در سال‌های پیش رو را می‌توان استمرار الگوی «وفاداری انتقادی» و «همکاری همراه با تنش» دانست که خصلت اصلی سیاست خارجی ترکیه در محیط ژئوپلیتیک پیچیده کنونی را تشکیل می‌دهد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. ابراهیمی، نبی‌الله (تابستان ۱۳۸۷). «انتخاب عقلانی و مطالعات امنیتی، استفن والت و منتقدانش»، سیاست، شماره ۶، ص ۳۳۱-۳۴۴.
۲. لیتل، دانیل (۱۳۷۳). تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه: عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
۳. ذوالفقاری، مهدی (۱۴۰۴). «تحلیل سیاست خارجی ایران براساس مدل انتخاب عقلانی (مطالعه موردی برجام)». بحران پژوهی جهان اسلام، ۱۲ (۲)، ص ۲۸-۵۴.

ب) منابع ترکی

1. Bozkurt, İbrahim, Türk Kamuoyunda Amerika İmgesi (1945-1980), Dokuz Eylül Üniversitesi Atatürk İlkeleri ve İnkılap Tarihi Enstitüsü Doktora Tezi, 2008.
2. Çaman, Mehmet Efe, Erdoğan, Avrasyacılar ve Rusya Üçgeninde 15 Temmuz ve Sonrası, <http://www.tr724.com/erdogan-avrasyacilar-rusya-ucgeninde-15-temmuz-sonrasi/> 9 Kasım 2017.
3. Çetin, Hilmi, Türkiye’de Natoculuk ve Avrasyacılık, <https://www.timeturk.com/turkiye-de-natoculuk-ve-avrasyacilik/yazar-786163>, 24.11.2017.
4. Doster, Barış, Türkiye-Avrasya-Körfez-AB İlişkileri, https://tr.sputniknews.com/ceyda_karan_eksen/201611251026010367-turkiye-avrasya-korfez-ab-iliskileri/, 25.11.2016.
5. Duran, Burhanettin, Türkiye NATO’dan Ayrılmalı mı?, <https://www.setav.org/turkiye-natodan-ayrilmali-mi/>, 20 Kasım 2017.
6. İzmir, Bahar, Türk-Amerikan İlişkilerinin Son Baharı: John F. Kennedy’nin Başkanlığı ve Türk Basını (1960-1963), Ankara Üniversitesi Türk İnkılâp Tarihi Enstitüsü Atatürk Yolu Dergisi, Sayı: 61, Güz 2017, s. 179-205.
7. Karabağ, Mehmet, Rus Emperyalizmi İçin Yeni Bir İdeoloji: Neo-Avrasyacılık, <http://www.bilgesam.org/incele/1071/-rus-emperyalizmi-icin-yeni-bir-ideoloji--neo-avrasyacilik/#.W9bSCdIzbIU>, 20 Mayıs 2009.

8. Kerem Yıldırım, Türkiye'de Avrasyacılığın Kökenleri, <https://www.aydinlik.com.tr/kose-yazilari/kerem-yildirim/2016-aralik/turkiye-de-avrasyaciligin-kokenleri>, 1.12.2016.
9. Lüle, Zeynel, NATO'dan çıkmalı mı?, <http://t24.com.tr/yazarlar/zeynel-lule/natodan-cikmali-mi>, 19478, 12 Nisan 2018.
10. Perinçek, Doğu, 15 Temmuz'da ABD-Türkiye Savaşı, <https://www.hurriyet.com.tr/yerel-haberler/antalya/dogu-perincek-15-temmuzda-abd-turkiye-savast-40262718>, 29.10.2016.
11. Perinçek, Doğu, Yeni Dönemin Strateji ve Siyasetleri, <https://www.aydinlik.com.tr/haber/dogu-perincek-yazdi-yeni-donemin-strateji-ve-siyasetleri-tamami-62814>, 12.09.2017.
12. Soner, Yunus, Türkiye-NATO Ayrılığı: Avrupa-Avrasya Sonun Başlangıcı, <https://tr.sputniknews.com/columnists/201711211031090410-turkiye-nato-ayrilisi-avrupa-avrasya-sonun-baslangici-skandal-recep-tayyip-erdogan-ataturk-guvenlik-rusya-gorus-analiz/>, 21.11.2017.
13. Topal, Coşkun, Soğuk Savaşın İlk Yıllarında Türkiye-ABD İlişkilerinde Ekonomik Yardımların Etkisi, KTÜ Sosyal Bilimler Dergisi, Sayı: 6, 2013.
14. Türk Dış Politikası Kamuoyu Algıları Araştırması, Kadir Has Üniversitesi Türkiye Çalışmaları Merkezi, 6 Haziran 2018.
15. Yalçın, Hasan Basri, NATO'nun Türkiye için Stratejik Önemi, <https://www.youtube.com/watch?v=E6f5kw1P8jY>, Nov 21, 2017.
16. Yılmaz, Salih, Yeni Avrasyacılık ve Rusya, Sosyal ve Beşeri Bilimler Araştırmaları Dergisi, Bahar/Spring 2015-Sayı/Issue 34.
17. Dugin, Aleksandr, Rus Jeopolitiği: Avrasyacı Yaklaşım, 9. Baskı, (çev. Vügar İmanov), Küre Yayınları, İstanbul, 2014.
18. Dugin, Aleksandr, İnsanlığın Ön Cephesi Avrasya 2. Baskı, (çev. Erdem Ergen), Kaynak Yayınları, Ankara, 2017.
19. İlhan, Attila, "Avrasya Kutbu ve Siyaset tarihi Üzerine" (Söyleşi), Ulusal, Sayı 4, Güz 1997.
20. Demet Şefika, Coğrafi ve Jeopolitik Eksende Neo-Avrasyacılık, Selçuk Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi(43), 2020, 193-208.

منابع انگلیسی

1. Antunes, S., & Camisao, I. *Realism*. In S. McGlinchey, R. Walters, & C. Scheinpflug (Eds.), *International Relations Theory*

- (pp. 15–22). Bristol: E-International Relations Publishing, 2017.
2. Becker, G. S. *The Economic Approach to Human Behavior* (5th ed.). Chicago: University of Chicago Press, 1998.
 3. Coleman, J. S., & Fararo, T. J. *Rational Choice Theory: Advocacy and Critique*. Newbury Park: SAGE Publications, 1992.
 4. MacDonald, P. K. “Useful Fiction or Miracle Maker? The Competing Epistemological Foundations of Rational Choice Theory.” *American Political Science Review*, 97(4), 551–565, 2003.
 5. Sutton, S. D. *A Wealth of Notions: The Poverty of Rational Choice Theory*. PhD Dissertation, University of Dallas, 2001.
 6. Tversky, A., & Kahneman, D. “The Framing of Decisions and the Psychology of Choice.” *Science*, 211(4481), 453–458, 1981.
 7. Wittek, R. *Rational Choice Theory*. In R. J. McGee & R. L. Warms (Eds.), *Theory in Social and Cultural Anthropology* (pp. 688–689). Sage Reference, 2013.
- Alexander Dugin, “We are the Church of the End Times”, *Geopolitica*, <https://www.geopolitica.ru/en/article/we-are-church-end-times>(۰۳/۰۴/۲۰۱۸)